حکایت اهل راز

برکت توبهٔ حقیقی

یکی از خطبای معروف ضمن سخنرانی در حسینیهٔ کوثر، کرامتی از امام عصر(عج) در مورد طلبه‌ای نقل کرد، از ایشان پرسیدم منبع این داستان کیست؟

ایشان خطیب دیگری را معرفی کرد. از او هم منبع خبر را پرسیدم، گفت: این ماجرا را از یکی از مراجع تقلید معاصر، در زمانی که ایشان در مشهد منبر می‌رفت شنیدم.

به دلیل اهمیت موضوع، خدمت آن مرجع عالی‌قدر رسیدم و خبر منسوب به ایشان را نقل کردم. ایشان منکر مطلب شد و فرمود: آنچه من نقل کرده‌ام چیز دیگری است که شاید آنان اشتباه نقل کرده‌اند، سپس ایشان جریان دیگری را نقل کردند که خلاصه آن این است:

این قضیه را من بلاواسطه از آقای خویی نقل می‌کنم و ایشان هم بی‌واسطه از آقای شیخ محمدحسین اصفهانی و ایشان هم از صاحب اصلی ماجرا.

قضیه چنین بوده که یکی از دهات شاهرود ملّایی داشته که فوت می‌کند، پس از او پسرش آخوند آن محل می‌شود. وی با اینکه بی‌سواد بوده، همهٔ امور دینی آن محل را اداره می‌کرد و تنها چیزی که از پدر برایش مانده بود، این بود که روزهای جمعه غسل جمعه می‌کرد!

یک روز به آینه نگاه می‌کند می‌بیند موی سفید در ریشش پیدا شده، متنبّه می‌شود که مردم در این مدت هر مسئله‌ای از من پرسیدند، هر چه به نظرم آمد، گفتم، در هر امری دخالت کردم، الان وقت مرگ است، چه کنم؟! آن‌جا بیچاره می‌شوم، آینه از دستش می‌افتد.

پس از این ماجرا، برای جبران مافات، مردم محل را جمع می‌کند و منبر می‌رود و می‌گوید: ایها الناس! داستان من چنین بوده. هر چه گفتم بی‌خود گفتم. هر مسئله‌ای که پرسیدید و من جواب گفتم، اساسی نداشت.

هر چه از شما گرفتم به ناحق بود! این من و این شما! هر کاری می‌خواهید بکنید!

مردم به او هجوم بردند، آب دهن به او افکندند، زدند و مجلس به هم خورد.

او آمد به منزل، به زن و بچه‌اش گفت دیگر من نمی‌توانم این‌جا بمانم، من می‌روم و شما را به خدا می‌سپارم.

سر به بیابان گذاشت، گرسنه و تشنه، هر جا می‌رسید، نان خشکی پیدا می‌کرد، می‌خورد تا رسید به تهران. خود او نقل می‌کند که وقتی به تهران رسیدم، همهٔ غم‌های عالم به دلم هجوم آورد، با خود گفتم آن گذشته‌ام، این هم آخرتم و این دنیا! وقتی بیچاره شدم، دیدم یک نفر کنارم راه می‌رود، نگاهی به من کرد و گفت: غصه نخور! دیدم دیگر هیچ غصه‌ای ندارم، بعد به من فرمود: می‌روی فلان مدرسه (نشانی داد) به خادم می‌گویی که به تو اتاق بدهد، می‌دهد! بعد می‌روی پیش فلانی- که اوّل فقیه شهر بود-می‌گویی برایت شرایع تدریس کند، بعد می‌روی پیش فلان حکیم- که او هم اوّل حکیم شهر بود- می‌گویی که منطق برایت بگوید، هر وقت هم دلت گرفت من حاضرم.

وی نزد خادم مدرسه رفت، فوری حجره‌ای در اختیارش گذاشت. پیش فقیه و حکیم رفت و درس را نزد آنها شروع کرد (گویا خود حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هم نزد آن حکیم، حکمت خوانده بود).

روزی به استاد می‌گوید شما همسر صیغه‌ای گرفته‌ای و او هم کتاب را گذاشته در دولابچه و شما بی‌مطالعه برای من درس می‌گویی.

استاد، بهت زده می‌شود، که این شخص کیست که اسرار زندگی مرا می‌داند. از وی می‌پرسد که: شما کی هستید؟ وی ماجرای خود را می‌گوید، استاد دست وی را می‌بوسد و برای وی خضوع می‌کند، شاگرد، متحیر می‌شود که این یعنی چه؟!

استاد می‌گوید: من از تو فقط یک درخواست دارم، فقط پنج دقیقه از آن آقا برای من وقت بگیر که من خدمتش برسم.

وی می‌گوید: اینکه مشکل نیست، من هر وقت بخواهم او وقت می‌دهد، هر چه بگویم گوش می‌دهد.

استادگریه می‌کند و التماس می‌کند که برای من وقت بگیر، ولی او متوجه اهمیت موضوع نمی‌شود....

بار دیگر که او را می‌بیند، می‌پرسد چه شد؟

پاسخ می‌دهد: از این‌جا که رفتم، خواستم، آقا حاضر شد، من هنوز چیزی نگفته بودم که ایشان فرمود که به ایشان بگو: آن کاری (توبه‌ای) که تو کردی، اگر او انجام دهد، ما خودمان می‌آییم. نمی‌خواهد وقت بگیرد.

در ادامه، استاد می‌گوید: درس را شروع کنیم؟ می‌گوید: آقا فرمود: درس لازم نیست و خداحافظی می‌کند و می‌رود و دیگر دیده نمی‌شود.

پس از این ماجرا برای آن استاد هم انقلابی روحی پیدا شد و اعتزال پیشه کرد.

*** کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری**
انتشارات دارالحدیث قم

اکثریت معیار حقیقت نیست

قرآن [معیار قرار دادن] کثرت را مذمّت می‌کند و می‌گوید کثرت، معیار- حقیقت- نیست.

امام کاظم(ع) در حدیثی - خطاب به هشام- می‌فرماید: قرآن کثرت را مذمت کرده است آن‌جا که می‌فرماید: اگر اکثر مردم را پیروی کنی تو را گمراه می‌کنند؛ چون اکثر مردم تابع عقل نیستند، تابع گمان و تخمینند، همین‌که چیزی در خیالشان پیدا می‌شود دنبالش می‌روند.(انعام/ ۱۱۶)

چون اکثر مردم اینگونه هستند، پس به اکثریت اعتماد نکن. این هم خودش نوعی دیگر استقلال بخشیدن به عقل است و دعوت به اینکه عقل باید معیار باشد.

امام(ع) در- ادامه خطاب به هشام- می‌فرماید که: هشام! به حرف مردم اعتنا نکن، به تشخیص مردم اعتنا نکن؛ تشخیص، تشخیص خودت باشد.

ای هشام! اگر در دست تو یک گردو باشد و هرکس به تو برسد بگوید: به‌به! چه گوهر عالی‌ای! در هیچ خزانه‌ای پیدا نمی‌شود، تو که می‌بینی گوهر نیست نباید گول آنها را بخوری. نقطه مقابلش اگر در دست تو گوهری باشد و هرکس به تو برسد بگوید: این گردو را از کجا آورده‌ای؟ تو نباید اعتنا کنی. اگر همه مردم به این گوهر گفتند گردو، تو تابع تشخیص و عقل و فکر خودت باش و عقل را راهنمای خود قرار بده.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری**
(تعلیم و تربیت در اسلام)، ج۲۲، صص: ۸۶۷- ۸۶۶
با تلخیص و ویرایش جزئی

شیوه‌های شیطانی منافقان از نگاه قرآن

علی جواهردهی

شاید هیچ جریانی خطرناک‌تر برای مسلمانان و مؤمنان، همچون خطر منافقان نباشد. منافقان همان دشمن درونی امت هستند که دشمن‌ترین دشمنان به‌شمار می‌روند. بنابراین، همان‌گونه که در انجام هر کاری لازم است تا نخست شناخت جامع درباره موضوع داشت، همچنین در دشمن شناسی باید نخست افکار و عقاید و شیوه‌های آنان را شناخت و برای مبارزه و مقابله براساس این شناخت آماده شد.

از نگاه قرآن، منافقان همواره در حال فتنه‌گری هستند و جامعه اسلامی از آنها دمی آرامش و آسایش ندارد. بنابراین، ساده‌اندیشی است که کسی گمان کند منافقان داخلی که حتی مدعیان عقلانیت و اصلاحگری هستند و خود را با دو شاخصه اصلی عقل و اصلاح معرفی می‌کنند، دمی از فتنه‌گری دست بردارند؛ زیرا آنان راه و روش خویش را حق و مبتنی بر عقلانیت می‌دانند و راه مؤمنان را باطل و سفاهت می‌شمارند. بر این اساس، آنان با نگرش به ظاهر عقلانی و اصلاح‌گری، در همه امور اساسی امت دخالت می‌کنند و بسترهایی برای انواع فتنه ایجاد می‌کنند و هر جا فتنه‌ای بیابند در آن وارد می‌شوند. لذا مسلمانان و مؤمنان هرگز از فتنه‌های داخلی منافقان در امان نخواهند بود؛ چنان‌که هیچ انسانی از هواهای نفسانی، این دشمن داخلی در امنیت نیست و همواره باید هوشیار و بیدار باشد.

در آیات متعدد قرآن به شاخصه‌های منافقان پرداخته شده تا مسلمانان با شناخت آنها، چهره این دشمنان دوست‌نما را بهتر بشناسند.

***

نگاه قرآن به شیوه‌های شیطانی منافقان

منافقان کسانی هستند که تحت فشار گفتمانی اسلام و حاکمیت قوی آن، ناچار به پذیرش اسلام شده‌اند تا از مواهب دنیوی آن بهره‌مند شوند و در عین حال همان راه و روش کفر را در زندگی شخصی حفظ می‌کنند.

این گروه اجتماعی در میان مسلمانان، دارای عقاید و روش‌ها و رفتارهایی هستند که شیطنت شیطانی در آن موج می‌زند. مکر و فریب و نیرنگ و آمیختگی حق و باطل و مانند آنها تنها بخشی از جلوه‌های ظاهری رفتار و اعمال آنان است. برخی از شیوه‌های شیطانی آنان بر اساس آموزه‌های قرآن عبارتند از:

۱. تردید: منافقان چون گرفتار شک در امور هستند، در مقام عمل همواره تردید دارند؛ یعنی گامی پیش می‌گذارند و گامی پس می‌کشند. یکی به میخ می‌زنند و یکی به نعل تا بتوانند برای هر دو گروه کافران و مؤمنان دلیلی ارائه دهند؛ پس اگر قدرت مؤمنان ظهور کرد، مدعی می‌شوند با شما بودیم و فلان کار ما خود بیانگر همراهی با شما بود؛ و اگر کافران قدرت یافتند و چیره شدند، بگویند ما با شما بودیم و دلیل آن فلان عمل و رفتار ما بود. از نظر قرآن، ریب و تردید در قلوب آنان موج می‌زند؛ ریب حالتی است که سپید و سیاه با هم آمیخته است یا رگه‌هایی از سپیدی و سیاهی در چیزی پیدا باشد. ریب چیزی نزدیک به شک است. از نگاه قرآن، منافقان نسبت به خدا و قیامت دارای ریب و شک هستند و این را می‌توان در کنش‌ها و واکنش‌های رفتاری آنها ملاحظه کرد. به عنوان نمونه چون اعتقاد کامل به خدا و قیامت ندارند و گرفتار شک و تردید هستند، اگر به آنان حکم جهاد داده شود، عملا هیچ اقدامی نمی‌کنند؛ زیرا اگر می‌خواستند در میدان نبرد با دشمن حاضر شوند، تجهیزات و امکانات حضور را فراهم می‌کردند؛ ولی چنین نمی‌کنند و ناخوش دارند که حرکتی مثبت و سازنده برای حضور داشته باشند، بلکه با این پا و آن پا کردن بر آن هستند تا زمان بگذرد. این تردید در مقام عمل از جلوه‌های همان ریب و تردید قلبی آنان نسبت به حقانیت خدا و قیامت و آخرت است.(توبه، آیات ۴۵ و ۴۶)

منافقان مردمان نهانکار هستند و دورویی خویش را در پس اعمال به ظاهر خوب خود نهان می‌کنند. در تظاهر تا جایی پیش می‌روند که کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند و حتی بر پیامبر(ص) نسبت به عدالت‌ورزی خرده می‌گیرند؛ و در سلام و تحیت و بیان القاب تا جایی پیش می‌روند که خدا حتی برای پیامبر(ص) چنین القاب و مقاماتی را بیان نکرده است. این تظاهرگرایی برای آن است تا در پس آن خود را نهان سازند و رسوا نشوند.

۲. جاسوسی: منافقان به سبب آنکه حتی با خودشان امر را تمام نکرده‌اند و نمی‌دانند مؤمن‌اند یا کافر، رفتارهای متضاد و متناقض بسیاری دارند، اما چون دنیاگرایی در آنان غلبه دارد، به تبعیت از هواهای نفسانی دنبال کافرانی می‌روند که اعتقادی به خدا و آخرت ندارند و حق را تنها همین واقعیت محسوس و مشهود دنیوی می‌دانند. از همین رو آنان اگر به سبب فشار افکار عمومی و حاکمیت گفتمانی قوی اسلام و مجاهدان، ناچار به حضور در جبهه شوند، بیشتر از آنکه خدمت کنند، خیانت می‌کنند و در خدمت کافران بوده و برای آنان جاسوسی می‌کنند و به عنوان «سمّاعون» درصدد تهیه گزارش برای دشمنان بر می‌آیند و اطلاعات میدانی را به دشمنان گزارش می‌دهند.(توبه، آیه ۴۷)

۳. فتنه‌گری: حضور منافقان در میادین مهم نظامی می‌تواند خطر فتنه را افزایش دهد؛ زیرا گرایش آنان به فتنه است و اصولا فضای فتنه را خوش دارند، چون هم در آن فضای خاکستری، نهان و مخفی می‌شوند و هم می‌توانند منافع خویش را تامین کنند.آنان همچون کسانی هستند که از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند؛ پس هم فتنه را دوست دارند و هم بدان دامن می‌زنند و هم بدان گرایش دارند و برای ایجاد آن تلاش می‌کنند و اصولا دنبال فتنه‌انگیزی هستند.

آنان کاری می‌کنند که شرایط میدان نبرد به شرایطی تبدیل شود که قدرت تشخیص حق و باطل، پیروزی و شکست، قدرت و ضعف و مانند آنها معلوم نباشد و حتی دیگران نتوانند شرایط را به آسانی تشخیص دهند. آنان با حضور در میان مجاهدان، روحیه مجاهدین را سست می‌کنند و تشکیک در امور می‌افکنند.(توبه، آیه ۴۷)

۴. کراهت از ظهور حق: از آن‌جا که منافقان با فتنه خو گرفته و بدان گرایش داشته و در آن سقوط آزاد دارند، از هر گونه فتنه‌ای سود می‌برند و دنبال آن می‌روند، هرگاه شرایط تغییر کند و امور به نفع حق برگردد و حق آشکار شود، به‌شدت نگران می‌شوند و نسبت به آشکار شدن حق کراهت شدید داشته و این کراهت و ناخوشی را در رفتار خویش نیز به نمایش می‌گذارند.(توبه، آیه ۴۸)

۵. گریختن از میدان جنگ: منافقان به ظاهر انسان‌های صالح و مصلح هستند و نسبت به جنگ و فتنه ابراز دشمنی دارند؛ زیرا خود را خردمند و مصلح می‌دانند و دیگران را بی‌خرد و فاسد و مفسد. این نگرش منافقان به سبب همان کوردلی آنان است که قدرت تشخیص حق و باطل و گرایش به حق و گریزش از باطل را از آنها سلب کرده و گرفتار وارونگی در تشخیص و انگیزه و گرایش شده‌اند.(بقره، آیات ۷ تا ۱۵)

همین نگاه منافقان نسبت به امور موجب می‌شود تا نسبت به جنگ واکنش منفی از خود نشان دهند و آن را فتنه‌ای برای خویش و امت بدانند. بر همین اساس، همواره به عنوان طرفداران صلح، ضد جنگ هستند و از جنگ به عنوان فتنه اجتناب می‌کنند. این نگرش موجب می‌شود تا اگر حکم جهاد و جنگی از سوی خدا و رهبران الهی صادر شود که ملزم به اطاعت از آن هستند، خواهان عدم حضور در میدان جهاد هستند؛ زیرا آن را فتنه می‌دانند. در حالی که از نظر قرآن، این خروج از میدان جهاد و اذن برای خروج، همان اصل فتنه‌ای است که آنان در آن سقوط کرده‌اند.(توبه، آیه ۴۹)

۶. ناراحتی از پیروزی مؤمنان: منافقان نسبت به مؤمنان نوعی کراهت شدید دارند و اصولا از خوشی آنان ناخوش می‌شوند. از همین رو وقتی احساس کنند که مؤمنان پیروز می‌شوند یا در امری پیروز شده و موفقیتی را کسب کرده‌اند و حسنه‌ای برای آنان فراهم شده ناراحت و ناخرسند می‌شوند.(توبه، آیه ۵۰)

۷. خوشحالی از ناخوشی مؤمنان: منافقان همان طوری که از خوشی مؤمنان ناخوش می‌شوند، از ناخوشی مؤمنان خوشحال شده و حتی بدمستی کرده و جشن شادی راه می‌اندازند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند که از آن به فرح یاد می‌شود. شگفت اینکه آنان که وقتی شکست و ناخوشی به مؤمنان می‌رسد خود را غیب‌گو دانسته و می‌گویند ما چنین پیش‌بینی داشته‌ایم و می‌دانستیم که شما شکست می‌خورید و گرفتار مصیبت می‌شوید؛ در حالی که چنین نیست.(توبه، آیه ۵۰)

۸. عدم ایمان به ولایت الهی و مقدرات: منافقان به خدا و آخرت ایمان ندارند و اگر ایمانی نصف و نیمی دارند، هیچ اعتقادی به ولایت الهی و مقدرات او ندارند که بر اساس مشیت حکیمانه است. از همین رو، گمان می‌کنند که مصیبت‌ها بر اساس اتفاق است، در حالی که همه آنها بر اساس برنامه معین و مقدر الهی است. (توبه، آیه ۵۱؛ حدید، آیات ۲۲ و ۲۳)

۹. مصیبت دنیا و آخرت: از نظر قرآن، مؤمنان بر اساس تکلیف و وظیفه الهی عمل می‌کنند و چون به اطاعت خدا می‌پردازند، کامیاب و موفق هستند؛ زیرا اگر در میدان جهاد پیروز شوند، حسنه‌ای است و اگر شکست بخورند و شهید بشوند، باز هم حسنه‌ای دیگر برای آنان است. آنان مامور به تکلیف و وظیفه هستند نه مامور به نتیجه و پیروزی؛ و شکست برای آنان عین پیروزی است؛ اما منافقان به سبب فتنه‌گری‌هایی که دارند یا به دست خدا در آخرت عذاب می‌شوند یا به دست مؤمنان در همین دنیا مجازات می‌شوند. (توبه، آیه ۵۲) پس این‌گونه نیست که منافقان با بهره‌گیری از شیوه‌های نادرست خویش موفق باشند و مؤمنان ناموفق، بلکه از نظر قرآن، موفقیت همواره برای مؤمنان است.

منافقان جان خویش را به مال می‌دهند ولی مال را برای حفظ جان هزینه نمی‌کنند. همواره دنبال تکاثر و جمع کردن ثروت و در حقیقت در اندیشه ثروت و قدرت هستند؛ بنابراین، نباید تعجب کرد که چرا اینان این اندازه ثروت‌اندوز و قدرت‌گرا هستند و حتی به آن می‌رسند دنیای خویش را آباد و آخرت خود را خراب می‌کنند.

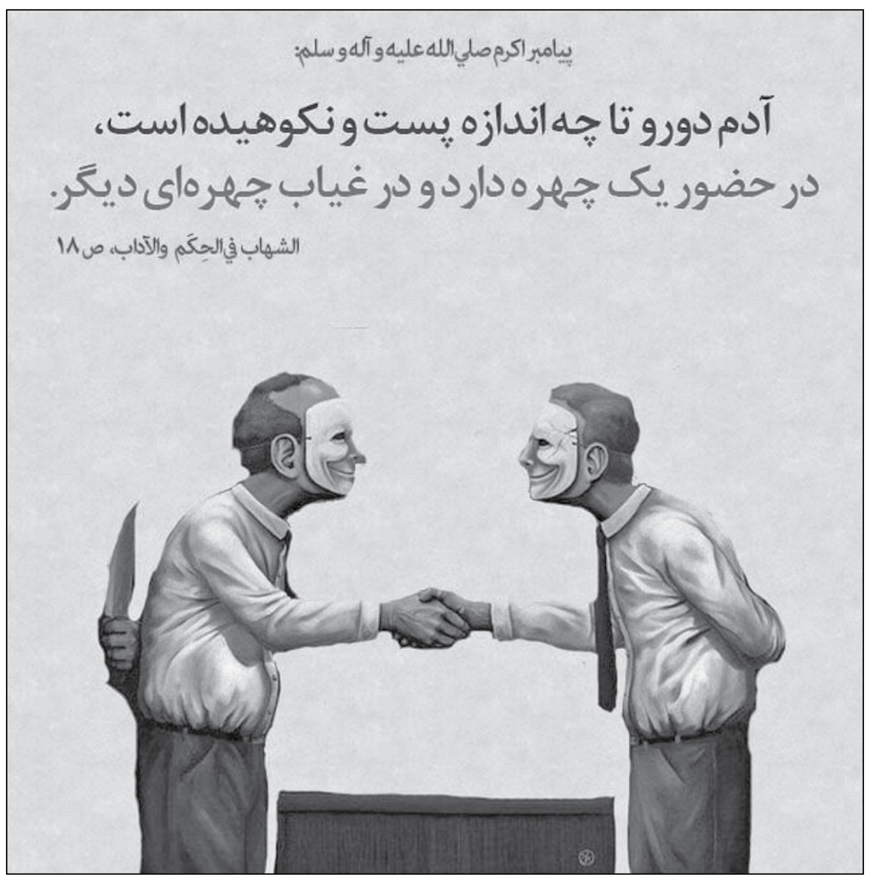

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم:
آدم دورو تا چه اندازه پست و نکوهیده است، در حضور یک چهره دارد و در غیاب چهره‌ای دیگر.
الشهاب فی الحکم و الآداب، ص ۱۸

۱۰. انفاق اجباری: منافقان یا اصلا اعتقادی به آخرت ندارند، یا دو دل هستند. بنابراین، غوره دنیا را نقد گرفته و حلوای آخرت را نسیه می‌دانند. براین اساس، به مال دنیا گرایش و علاقه دارند و برای آن تلاش می‌کنند و برای جمع آن می‌کوشند و اهل انفاق نیستند بلکه بخل می‌ورزند. اگر انفاقاتی داشته باشند با کراهت و از روی اجبار و تحت فشار گفتمان اجتماعی است. از آن‌جا که قبول عمل به شرط صحت اخلاص برای متقین است(مائده، آیه ۲۷) خدا از آنان قبول نمی‌کند حتی اگر به ظاهر با رغبت انفاق کنند؛ زیرا یا شرط اول را ندارند که اخلاص باشد، بلکه براساس اجبار است یا شرط دوم را ندارند که متقی بودن است. از همین رو خدا از آنان قبول نمی‌کند چون فاسق هستند.(توبه، آیات ۵۳ و ۵۴)

۱۱. کسالت در نماز: از دیگر رفتارهای نادرست و شیوه‌های منافقان تظاهر در دینداری است که جلوه‌های اصلی آن در اطاعات از خدا و رسول‌الله(ص) و نماز و انفاق مالی است.(بقره، آیات ۲ و ۳) از همین رو آنان انفاق را با تظاهر و ریاکاری انجام می‌دهند و نماز را نیز با تظاهر به جا می‌آورند. لذا در خلوت خویش نماز نمی‌گزارند و در جمع اگر نماز می‌گزارند با کسالت است و اگر انفاق کنند از روی اجبار و کراهت و ناخوش داری است.(توبه، آیه ۵۴)

۱۲. ثروت‌اندوزی: منافقان جان خویش را به مال می‌دهند ولی مال را برای حفظ جان هزینه نمی‌کنند. همواره دنبال تکاثر و جمع کردن ثروت و درحقیقت در اندیشه ثروت و قدرت هستند؛ بنابراین، نباید تعجب کرد که چرا اینان این اندازه ثروت‌اندوز و قدرت‌گرا هستند و حتی به آن می‌رسند؛ دنیای خویش را آباد و آخرت خود را خراب می‌کنند.(توبه، آیه ۵۵)

۱۳. سوگند دروغ: منافقان به اصول اخلاق فطری پایبند نیستند. عدالت و صداقت و امانت و وفا برای آنان ارزشی نیست و نسبت به این امور فاسق هستند. اهل سوگند دروغ هستند و به خدا سوگند می‌خورند که با مؤمنان هستند، در حالی که آنان با کافران هستند و با مؤمنان هیچ سنخیتی ندارند.(توبه، آیه ۵۶)

۱۴. تفرقه‌گرایی: منافقان هیچ نوع سنخیتی با مؤمنان ندارند. لذا جزو امت اسلام به معنای حقیقی و واقعی کلمه نیستند؛ بدتر آنکه میان خودشان نیز اتحادی نیست و اصولا مردمان متفرق هستند و هر کسی به ساز خودش می‌رقصد.(همان)

۱۵. اضطراب: منافقان به ظاهر با مؤمنان وامت هستند، ولی دل‌هایشان با کافران است. آنان با آنکه سوگند دروغ می‌خورند ولی همواره ترسان و هراسان هستند که رسوا شوند.

همین امر موجب اضطراب و دلهره آنان می‌شود. بنابراین، دنبال پناهگاهی یا گریزگاهی می‌گردند تا شتابان به درون آن بروند و به آرامش برسند و خود را در آن نهان سازند. البته این‌گریز آنان هیچ سودی ندارد و هرگز چنین پناهگاه وگریزگاهی نمی‌یابند. (توبه، آیات ۵۶ و ۵۷)

۱۶. خرده‌گیری و سخن‌چینی: منافقان به پیامبر(ص) به عنوان معصوم نمی‌نگرند و او را همانند دیگر مردمان می‌دانند و به او خرده می‌گیرند که در امور تقسیم غنایم و بیت‌المال مراعات حق را نمی‌کند. خرده‌گیری و سخن‌چینی و جوسازی علیه رهبری جامعه از کارها و شیوه‌های رفتاری و رویه عمومی آنان است. آنان زمانی خشنود می‌شوند که صدقات به نفع آنان داده شود و اگر داده نشود خشمگین می‌شوند.(توبه، آیه ۵۸)

۱۷. رضایت خلق نه خالق: منافقان سوگند می‌خورند که دنبال رضایت مؤمنان هستند و برای خشنودی آنان کار می‌کنند؛ در حالی که هر کسی باید دنبال رضایت خدا و رسول باشد؛ ولی آنان خدا و رسول‌الله(ص) را کنار گذاشته و دنبال رضایت مردم هستند

از این رو شعار آنان «مردم» است و کاری به خدا و رسول ندارند؛ درحالی که چنین رفتاری جز دوزخ پاداشی ندارد.(توبه، آیات ۶۲ و ۶۳)

۱۸. درگیری با خدا و رسول: منافقان با خدا و رسول‌الله(ص) درگیر بوده و برخورد سخت و نادرست دارند. در حقیقت آنان با دین و نمادهای دینی درگیر هستند و حاضر هستند برای رضایت توده‌های مردم هر کاری کنند، اما برای رضایت خدا و رسول‌الله(ص) اقدامی نکنند.(همان)

۱۹. احتیاط شدید: منافقان مردمان نهانکار هستند و دورویی خویش را در پس اعمال به ظاهر خوب خود نهان می‌کنند. در تظاهر تا جایی پیش می‌روند که کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند و حتی بر پیامبر(ص) نسبت به عدالت‌ورزی خرده می‌گیرند؛ و در سلام و تحیت و بیان القاب تا جایی پیش می‌روند که خدا حتی برای پیامبر(ص) چنین القاب و مقاماتی را بیان نکرده است. این تظاهرگرایی برای آن است تا در پس آن خود را نهان سازند و رسوا نشوند. آنان همواره در ترس از این امر هستند که سوره‌ای نازل نشود تا آنها را رسوا سازد و آنچه در دل دارند خدا آن را خبر دهد. به هر حال، منافقان در ساحت تعاملات اجتماعی به‌ویژه با پیامبر(ص) و اولیای الهی همواره جانب احتیاط نگه می‌دارند تا رسوا نشوند.(توبه، آیه ۶۴)

۲۰. بازی با دین: منافقان دین را بازیچه هوی و هوس‌های نفسانی خویش قرار داده و با ورود در این امور و بازی با دین، عملا خدا و آیات الهی و رسول‌الله (ص) را به استهزا می‌گیرند. این رفتار بسیار بد و زشت است و چوب آن را در دنیا و آخرت می‌خورند. (توبه، آیه ۶۵)

البته از نظر قرآن، برخی از منافقان در دام بازی دیگران از سران نفاق می‌افتند و کفر پس از ایمانشان، به سبب فریبکارانه منافقان است؛ زیرا سست ایمان‌ها تحت تاثیر تبلیغات و شگردهای فریبکاری سران نفاق گمراه می‌شوند و با آنان همراهی می‌کنند؛ زیرا برخی از امور اجتماعی به گونه‌ای رقم می‌خورد که سران نفاق از آن برای تشکیک و تردیدافکنی بهره می‌برند؛ و از سوی دیگر خود را عاقل و مصلح نشان می‌دهند و مؤمنان واقعی را سفیه و سبک‌مغز می‌شمارند که فاقد عقلانیت در تحلیل و تبیین اوضاع و توصیه‌های صحیح هستند.(بقره، آیات ۷ تا ۱۰)

۲۱. نهی از معروف و امر به منکر: مؤمنان نسبت به هم ولایت دارند که مظهر ولایت الهی است. این ولایت الهی مؤمنان نسبت به هم که ولایت متقابل است، به آنان این اجازه را می‌دهد که امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ یعنی این ولایت میان خودشان است و تسری به دیگران پیدا نمی‌کند، از همین رو، کاری به فاسقان و کافران و مشرکان ندارند و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نسبت به آنان نمی‌کنند؛ آنان به سبب همین ولایت متقابل مورد رحمت خاص الهی هستند و خدا به آنان عزت و حکمت را به سبب همین فریضه و ولایت می‌دهد.(توبه، آیه ۷۱)

در مقابل، منافقان شیوه‌ای متضاد با مؤمنان دارند؛ زیرا اولا میان مؤمنان و منافقان هیچ ولایتی و سنخیتی نیست؛ زیرا هر چند آنان از نظر ظاهری «جمع» هستند، ولی «اجتماع» نیستند و دلهایشان متفرق و گرایش‌های هر یک با دیگری فرق دارد. تنها وجه اشتراک آنان همان گرایش به فسق و فجور است تا جایی که نه تنها خود عامل فسق علنی هستند، بلکه یکدیگر را ترغیب به منکرات کرده و از معروف باز می‌دارند؛ در حقیقت هنجارشکنی می‌کنند و به اشاعه و ترویج ضد ارزش‌ها و منکرات می‌پردازند و امر به منکر می‌کنند و از ارزش‌ها نهی می‌کنند.(توبه، آیه ۶۷)

منافقان نسبت به مؤمنان نوعی کراهت شدید دارند و اصولا از خوشی آنان ناخوش می‌شوند. از همین رو وقتی احساس کنند که مؤمنان پیروز می‌شوند یا در امری پیروز شده و موفقیتی را کسب کرده‌اند و حسنه‌ای برای آنان فراهم شده ناراحت و ناخرسند می‌شوند.

۲۲. فسق علنی: منافقان گرایش‌های علنی به منکرات دارند. از این رو خدا آنان را فاسق می‌شمارد. فاسق کسی است کاملا دین را کنار نگذاشته است، اما رفتاری را نمایش می‌دهد که نوعی دهن کجی به دین است؛ زیرا واژه فسق به حالتی گفته می‌شود که پوست خرما از گوشت آن فاصله می‌گیرد و دیگر آن چسبندگی را ندارد که در حال فطری و تکوینی دارد. بنابراین، فاسق نیز چنین رفتار و حالتی را می‌گیرد که در حقیقت زشتکاری محسوب می‌شود. از نظر قرآن منافقان شیوه رفتاری فاسقانه‌ای دارند.(همان)

۲۳. جرم‌گرایی: منافقانی هستند که فراتر از فسق گرفتار جرم می‌شوند و رفتاری مجرمانه چون جاسوسی و خیانت و فتنه‌گری انجام می‌دهند و علیه مؤمنان و مسلمانان و رهبری جامعه اقدامات تخریبی دارند.

این نوع رفتارهای مجرمانه قابل مجازات است و لازم است تا در دنیا این اشخاص مجازات شوند؛ بنابراین، اگر از طائفه فاسق به سبب زشتکاری باید برائت جست، ولی قابل عفو و گذشت هستند اگر توبه کنند و دست از کارهایشان بردارند، اما آن که مجرمانه عمل کرده باید مجازات شود و عفو عمومی شامل آنها نمی‌شود.(توبه، آیه ۶۶)

روحیه «نقّادی و انتقادگری» در امور دینی

انسان باید در هر چیزی که از دیگران می‌شنود نقّاد باشد، یعنی آن را بررسی و تجزیه و تحلیل کند. صرف اینکه یک حرفی در میان مردم شهرت پیدا می‌کند خصوصاً که با یک بیان زیبا و قشنگ باشد، دلیل بر این نیست که انسان حتماً باید آن را بپذیرد و قبول کند.

به‌ویژه در امر دین و آنچه که مربوط به دین است، انسان باید نقّاد باشد.

اینکه پیامبر(ص) فرمود: آنچه را از من می‌شنوید به قرآن عرضه بدارید، اگر موافق است بپذیرید و اگر مخالف است نه، نوعی نقّادی- و توصیه به داشتن روحیه نقادی و تحلیل‌گری- است.

حدیثی است که ائمه ما آن را از حضرت عیسای مسیح نقل کرده‌اند و تقریباً مضمونش این است: شما که علم را فرا می‌گیرید، اساس کار این است که نقّاد باشید؛ یعنی قدرت انتقاد در شما باشد، کورکورانه تسلیم نشوید، خواه گوینده صالح باشد و خواه ناصالح. در بین حدیث دارد: کونوا نُقّادَ الْکَلامِ

نیز فرموده‌اند: در این نسبت که گفته‌اند اصحاب کهف صراف طلا و نقره بوده‌اند، اشتباه شده است؛ «کانوا صَیارِفَةُ الْکَلامِ»؛ آنان صراف(نقاد) سخن بودند نه صراف طلا و نقره.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج۲۲، ص ۵۳۹، ج۲۱، ص ۱۹۱-۱۹۰ با تلخیص و ویرایش**

چراغ راه

تغافل سازنده

قال الامام علی(ع): «اشرف اخلاق الکریم تغافله عما یعلم».

امام علی(ع) فرمود: شریف‌ترین و ارزنده‌ترین اخلاق انسان‌های بزرگوار تغافل از چیزهایی است که می‌داند.(1)

۱- غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۷۱

حکایت خوبان

رفتار کریمانه تحول‌آفرین

علی ابن عیسی اربلی می‌نویسد: روزی امام سجاد(ع) از مسجد بیرون آمد و با مردی که با آن حضرت دشمنی دیرینه داشت، روبه‌رو شد. مرد همین که چشمش به امام افتاد، جسارت کرد و ناسزا گفت. یاران و غلامان امام سجاد(ع) خواستند آن مرد را تادیب کنند، اما حضرت فرمود: با او کاری نداشته باشید. آن‌گاه به او نزدیک شد و گفت: آنچه از صفات و کارهای ما بر تو پوشیده است، بیشتر از آن است که تو مطلع هستی! پس با مهربانی و عطوفت تمام فرمود: آیا مشکلی داری که ما در حل آن تو را یاری نماییم؟ مرد با مشاهده این رفتار انسانی از کرده خود شرمسار گردید، اما امام سجاد(ع) او را نوازش کرد و عبای ارزشمند خود را به همراه هزار درهم به او بخشید. بعد از این ماجرا آن مرد با علاقه‌مندی هر کجا می‌رسید، فضایل و مناقب آن حضرت را بیان می‌کرد و خطاب به حضرت می‌گفت: به راستی تو از فرزندان رسول خدا هستی.(1)

۱- کشف‌الغمه فی معرفه الائمه، علی‌ابن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۱۰۱

پرسش و پاسخ

تأثیر تکریم نفس بر دوری از گناه

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی چگونه کرامت نفس انسان و تکریم و پرورش فضائل و شرافت گوهر نفس می‌تواند بازدارنده او از گناهان و اعمال پست حیوانی گردد؟

پاسخ:

جایگاه و اهمیت معرفه‌النفس

اهمیت خودشناسی در آموزه‌های وحیانی، را به مثابه عامل اساسی رسیدن وی به کمال حقیقی و سعادت ابدی رهنمون می‌سازد. آیات و روایات بسیاری وجود دارد که فطرت وجودی انسان و حالات گوناگون نفس او را متذکر شده و علل و عوامل انحراف و بیماری دل و همچنین راه‌های تهذیب نفس و تربیت و درمان روان آدمی را نشان می‌دهد. بدین‌جهت در روایات معرفه‌النفس را انفع‌المعارف نامیده‌اند، زیرا از این رهگذر انسان می‌تواند به کمک حقایقی که آموزه‌های وحیانی درباره سرشت و صفات و حالات روانی و مراتب نفسانی انسان بیان کرده، و به ساختن «شخصیت مطلوب خویش به شکلی درست هدایت شود.»

تکریم و تعظیم نفس انسان در سیره امام‌علی(ع)

از آن‌جا که در سیره امامان معصوم تنها امام‌علی(ع) توانست قریب به پنج سال بر مسند خلافت قرار گیرد و با شیوه حکمرانی خود جامعه و مردم را هدایت کند، لذا این سیره و الگو می‌تواند امروزه بهترین الهام‌بخش سبک زندگی و شیوه تعامل با مردم را به ما بنمایاند. به‌طور کلی شیوه و خط‌مشی امام علی(ع) در رهبری و برخورد با افراد جامعه، پرورش گوهر نفس آنان و فعلیت یافتن استعدادهای بالقوه نفس انسان‌ها است، به نحوی که کرامت و شرافت نفس ایشان مصون و محفوظ بماند، زیرا ریشه و مایه همه زشتی‌ها و کاستی‌های رفتاری و اخلاقی و نابهنجاری‌های شخصیتی آدمیان را باید در دون‌پایگی و سفلگی آنان جست‌وجو کرد. امام علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهواته» آن کس که نفس خویش را بزرگ و توانمند بدارد، و کرامت و عزت خود را حفظ کند زشتی‌ها و رذیلت‌ها نزد او ناچیز و پست جلوه کند (نهج‌البلاغه- حکمت ۴۴۹)

همچنین آن حضرت در جای دیگری می‌فرماید: و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقتک الی الرغائب، فانک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضاً شخصیت خویش را از هر پستی و سفلگی و از هر گونه خواری پاس و مصون بدار، اگر چه تن دادن به آن تو را به مال و منال برساند، زیرا در این صورت هیچ چیز شخصیت از دست رفته‌ات را جبران نخواهد کرد. (نهج‌البلاغه- نامه ۱۳۱) امام علی(ع) در هشداری دیگر نسبت به تحقیر دیگران می‌فرماید: «و لا تجعل عرضک غرضاً لنبال القول» آبروی خود را در تیررس گفتارهای تحقیرکننده و خردکننده مردمان قرار نده. (نهج‌البلاغه- نامه ۶۹) آن حضرت در فرازی دیگر در خصوص ملاک‌های گزینش وزرا در نظام حکمرانی می‌فرماید: «ثم لیکن اثرهم عندک اقولهم بمرّ الحق لک» و باید برگزیده‌ترین وزیران نزد تو (ای مالک) وزیری باشد که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید: و کمتر تو را درگفتار و کردارت که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد بستاید. (نهج‌البلاغه- نامه ۵۳) و همکاران و دستیاران و مشاوران خود را از میان کسانی برگزین که اهل فکر و ذکر و دارای رای و نظر صائب بوده و جسارت ابراز و اظهار آن را داشته باشند. (همان)

مصداق روشن چنین منطقی سیره نظری و عملی خود امام در دوران حکمرانی خویش است، آن‌جا که در پاسخ سخنان مدح‌گونه و ستایش‌آمیز مردی از نیروهای جنگی صفین فرمود: زشت‌ترین خوی و خصلت در نگاه و پیشگاه صالحان آن است که پنداشته شود، ایشان گرایشی به فخرفروشی و نمایشی از سر کبر و غرور دارند. (نهج‌البلاغه- خطبه ۲۰۷)

امام علی(ع) با تاکید بر تقوا و مبارزه با نفس اماره در قسمتی از نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: «خداوند امر می‌کند بنده خود را به پرهیزکاری و ترس از او و برگزیدن فرمان وی و پیروی از آنچه در کتاب خود (قرآن کریم) به آن امر فرموده از واجبات و مستحبات که کسی نیکبخت نمی‌شود مرگ به پیروی از آنها و بدبخت نمی‌گردد جز به زیر بار نرفتن و تباه کردن آنها و امر می‌کند که خداوند سبحان را به دل و زبان یاری کند، زیرا خداوندی که برتر است تضمین کرده که یاری کننده خود را یاری کند، و ارجمند دارنده‌اش را ارجمند دارد. و باز او را فرمان می‌دهد که نفس خویش را در هنگام شهوات و خواهش‌ها سرکوب کند، زیرا نفس به بدی امر می‌کند مگر آن کسی را خدا رحم فرماید. (همان، نامه ۵۳)

سلوک عارفانه

خوی سرکش
نخستین مانع رسیدن به کرامت نفس

نخستین مانع عزّت نفس تمرد و طغیان در برابر خداست. کسی که خوی سرکش دارد، نمی‌تواند به عزت نفس برسد. تا کسی خود را محتاج خدا نداند، و به عنوان عبد احساس نکند، صلاحیت شرکت در مدرسه تکریم الهی را ندارد، و این نخستین مانع است که باید برطرف شود.(1)

۱- کرامت در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۹۲

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir